

نگاهی به نامه ی زنده یاد سیاوش کسرایی- اول آبان ماه سال ۱۳۶۷  
اهمیت انتشار اطلاعات تاریخی برای بررسی عوامل درونی فروپاشی در حزب توده ایران

امیر هوشنگ اطمینانی

• زنده یاد سیاوش کسرایی، شاعر مردمی و سراینده ی منظومه های «آرش» و «مهره ی سرخ» هنگام نوشتن این نامه در اعتراض به عملکرد هیئت سیاسی، از آن استعفا داده بود ولی هنوز عضو کمیته ی مرکزی حزب بود، جالب اینجاست که هرآنچه در این نامه به آن اشاره کرده است در سال های بعد ادامه یافته و تکرار شده است ...

اخبار روز: [www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)

دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۹۳ - ۱ دسامبر ۲۰۱۴

اما امروز به جای انعکاس سخنان افکارانه ام در جلسات هیئت سیاسی منضم به پلنوم دیماه و مذاکرات بیرون از جلسات پلنوم نویسنده یا نویسندگان جوانمرد جزوه " مسائل حزبی " که جرئت نمیکنند يك نکته از دهها نکته آنها بازگو کنند تنها به ذکر جمالی میپردازند که سود خودشانرا در آنها ملحوظ میکنند تا مرا که پشتیبان بستوه آمدگان و معالمدگان و اخراجیهای حزبمستم در چشم آنان بشکنند چرا باید گونه ای از واقعیترا برای پیشاندن همه حقیقت بزبان آورد اینست نمونه\* رویارویی در نوع تعهد حزبی شرافت حزبی و اخلاق حزبی؟ و این است تیزی که مرا از شما جدا میکند \*

هر کسی بسراه خویش میسرود

من بسراه تسوده میسرم

موازی

در خاتمه از رفقای هیئت سیاسی خواستارم که نامه مرا نیز بر حسب حقوقی دفاع مشروع و به جهت ناواری در اختیار توده های حزبی بگذارند و چنانچه این کار در ظرف مدت يك ماه از این تاریخ انجام نگیرد خود را در تکثیر و توزیع آن آزاد میدانم \*

سیاوش کسرایی  
آدل آبان ۱۳۶۷



\* اهمیت انتشار اطلاعات تاریخی برای بررسی عوامل درونی فروپاشی [۱] در حزب توده ایران

«غافل،

کاندر میان آدمی و آرزو رهی ست

هر چند پُرکشش

اما بسا، بساست خطاخیز و مرگزا» [۲]

نامه ی سیاوش کسرایی به هیئت سیاسی حزب توده ی ایران با فرمت پی دی اف، برای اولین بار توسط تارنگاشت مهر [۳] در

مرداد ماه ۱۳۹۳ منتشر شد، تارنگاشت مهر ناگهان پس از شش هفته، بدون هیچ توضیحی نامه‌ی کسرابی را به همراه پیش نویس این مقاله -که به صورت نظر منتشر شده بود- حذف کرد، هنوز هم برخلاف اصول روزنامه نگاری و پایبندی به حقایق تاریخی، توضیحی در این زمینه به خوانندگان داده نشده است، متأسفانه این اقدام تارنگاشت مهر در جهت تداوم همان مناسبات ناسالم و مخرب حزبی است که شاعر مردمی ایران در اعتراض به آن‌ها نامه‌هایی نوشت و سرانجام پس از سال‌ها تلاش، مانند بسیاری دیگر، به ناچار از حزب کناره گرفت. اهمیت بررسی اینگونه مناسبات ناسالم و مخرب در اینست که سبب ساز بزرگ‌ترین فاجعه‌ی تاریخی برای آرمان‌های سوسیالیستی شدند (فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیستی یا مهم‌ترین مانع یک‌ه‌تازی امپراتوری سرمایه‌داران) و همچنان در بسیاری از نیروهای چپ ریشه دارند، اینگونه مناسبات مخرب همانند جامعه‌ی سرمایه‌داری، منافع شخصی و گروهی را بر منافع اکثریت جامعه مقدم می‌دارد.

ظاهراً هنوز بسیاری در پنهان کردن مشکلات و مسائل مهم درون گروهی و حزبی و بی‌اطلاع نگاهداشتن اعضا، هواداران، مردم و نسل جوان اصرار دارند؛ ضمن آنکه پراکندگی، بی‌اعتمادی و تشتت فکری در میان نسل قبلی به دلیل همان مسائل همچنان ادامه دارد، تلاش می‌شود مشکلات بنیادی کماکان با پیچیده‌پشت درهای بسته، سانسور و غربال کردن اسناد- حتی اگر مربوط به سی سال پیش باشد- حل شود آن هم به طوری که عملکردهای اشتباه و فاجعه‌بار پنهان یا بزرگ شود، این یعنی حل مشکل توفان در اقیانوس بوسیده‌ی یک قطره چکان، برای این روش‌ها نه تنها دیگر هیچ اعتباری باقی نمانده است بلکه از آن مهمتر اعتماد هیچکس از جمله دست‌اندرکارانش را هم جلب نخواهد کرد، نیروهای چپ برخلاف سرمایه‌داران حاکم بیش از همه به حقایق تاریخی و بخصوص درس‌گیری از خطاهای خود برای ساختن آینده‌ی انسانی برای بشریت نیاز دارند زیرا که تنها می‌توانند به مردم و اعتمادشان متکی و نیازمند باشند نه به این روش‌ها یا قدرت‌های خارجی.

متن کامل این نامه برای طرفداران آرمان‌های عدالت‌طلبانه، انسانی و سوسیالیستی که مخالف وحشی‌گری، یک‌ه‌تازی، جنگ‌افروزی، استعمارگری، فقر و بیسوادی ناشی از سرمایه‌داری اند و همچنین برای علاقمندان سیواش کسرابی به همراه این مقاله منتشر می‌شود، مطمئنن همه‌ی این انسان‌های شریف می‌توانند روزی متناسب با آرمان‌های جامعه‌گرایانه، عدالت‌طلبانه و آزادیخواهانه‌ی خود بنیاد نوینی بسازند تا به حاکمیت دیکتاتوری یک درصدی ثروتمندان بر نودونه درصد مردم خاتمه دهند، بنیادی که ضمن حفظ همه‌ی دستاوردهای جامعه‌ی سرمایه‌داری (آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، پیشرفت‌های علمی و فنی، تولید انبوه و متنوع نیازهای انسانی...)، ماهیت طبقاتی این دستاوردها و اختصاصشان به ثروتمندان را محو کرده و به مواهب جامعه‌ی سوسیالیستی دست‌یابد: نابودی فقر، بیسوادی، بیکاری، بیخانمانی، نژادپرستی، تبعیض جنسی و نژادی، بردگی پنهان، ... و تأمین فرصت برابر، بهداشت و تحصیل رایگان، محیط زیست سالم... برای همه و بهره‌مندی از زندگی بهتر متناسب با ارزش کار.

امید است که با طرح شفاف، بی‌کم و کاست، بدون غوغاگری و خودسانسوری، و با اجتناب از تخریب شخصیت و توهین به بازگوکنندگان وقایع تاریخی، زمینه‌های ایجاد فاجعه‌ی تلاشی و پراکندگی حزب توده ایران و همچنین سیستم جهانی سوسیالیستی بررسی شود، این بررسی‌ها سرانجام به این هدف کمک می‌کند که حزبی متحد و استوار، حامی توده‌های زحمتکش، استعمار شده و محروم از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و همچنین حزبی مدافع منافع ملی، رزمنده و هم‌جهت با تحولات ملی-دمکراتیک در ایران ایجاد شود، حزبی که جایش در جامعه ایران حداقل برای مهار زیاده‌روی‌های طبقات حاکم به شدت خالی است، این در حالی است که مجموعه‌ی چپ ایران از تفرقه، پراکندگی، تلاشی، انشعاب‌های متناوب و آشفتگی فکری و سازمانی مزمن رنج می‌برد، شکی نیست که سرکوب‌های جنایتکارانه، فروپاشی سیستم سوسیالیستی و در پیامدش تهاجم وحشیانه‌ی سرمایه‌داری عوامل مهمی در این وضعیت بوده‌اند، اما این عوامل بیرونی نمی‌تواند و نباید از پویایی چپ برای درس‌گیری از خطاهای فاجعه‌بار خود بکاهد و یا موجب شود تا چپ یکسره از نقش خود سلب مسئولیت کند، این فاجعه‌ی تاریخی در حزب، قیل از همه، به دلیل مشکلات بنیادی در زمینه‌های آگاهی، وظایف، حقوق و نقش همه‌ی اعضا و شرکتشان در تصمیم‌گیری‌های حزبی، به قدرت‌بلامنازع و فردی در راس حزب بویژه پس از ضربه‌های جنایتکارانه‌ی جمهوری اسلامی منجر شد، نقش اینگونه افراد، اشتباهات و مناسبات نادرست در رهبری، در ضربه به حزب و تلاشی‌کردنش، کمتر از رژیم و حامیان غربی‌اش، نبود، انسان در شگفت می‌ماند از دشمنی عده‌ای انگشت‌شمار در دشمنی با رهبری شهید و اکثریت اعضا و کادرهای تبعید شده‌ی آن.

ناتوانی و استیصال مجموعه‌ی معترضین در برابر فاجعه‌آفرینی این افراد و مناسبات ناسالم، به دلیل همان مشکلات بنیادین مزید بر علت بود: انتظار همه‌جانبه‌ی آنان از «بالا» و همچنین کمک و پشتیبانی احزاب کشورهای محل سکونت؛ اعتماد پدرسالاران، کدخدان‌نشان، ریش‌سفیدانه و دنباله‌روانه به یک فرد یا انتظار پدیدار شدن «مهدی موعود»؛ تشتت فکری و سازمانی در میان خود به جای کار و عمل متحد و آگاهانه‌ی جمعی برای نجات حزب از بحران فروپاشی، برای کشف این که چرا معترضین نیز ناتوان بودند بهتر است به نامه‌ی کسرابی که صادقانه و از عمق دل و احساس شاعر برآمده رجوع کنیم تا آن را در تک تک معترضین ببینیم:

«من در این مهاجرت به سبب اعتماد و اعتقاد به پاره‌ای رفقای حزبی، که در نتیجه‌ی دریافت و تربیتی بود که از حزب و رفیق حزبی در مقیاس ایران به دست آورده بودم، سخت زیان دیده‌ام، اما این نکته بیشتر در آنجا خطیر و حتی مهلک برای یک حزب است که هیئت سیاسی و به ویژه دبیران آن شکننده‌ی اعتمادها و اعتقاد‌های افراد باشند،» از نامه‌ی کسرابی  
آیا در چنین حالتی، انتقاد به آن‌ها- که «اعتقاد و اعتماد»شان شکسته شد-، بایکوت‌شان و بی‌اعتنایی به آسیب‌هایی که متحمل

شدند کمکی به حل مشکل می توانست یا می تواند بکند؟ در حالی که همان هیئت سیاسی، که در این بی اعتمادی و بی اعتقادی نقش مهمی داشت، پابرجا ماند؟ همین بایکوت ها، آسیب دیدگی ها، بی اعتمادی ها و بی اعتقادی های ایجاد شده به از هم پاشیدن شیرازه ی جمع معترضین و پراکندگی آنان نیز انجامید و آن ها هم نتوانستند حزب را نجات دهند. (منظور در اینجا آن بخشی از اعضای حزب که به جبهه ی سرمایه داری پیوستند نیست و نمی تواند باشد؛ چون در آن جبهه، نفع شخصی، حفظ کلاه خویش و به راه خود رفتن بدهی و بنیادی است.) نتیجه ی این شرایط، فساد و انحراف فرد یا افرادی است که بدون کنترل بدنه ی حزب و مردم، چنین مقام و موقعیت هایی داشتند. این نمونه ای ملموس از مجموعه عواملی است که همچنین منجر به فروپاشی کل سیستم جهانی سوسیالیستی شد، به همین جهت، آگاهی اعضای یک حزب سیاسی از فجایع و کاستی های درون حزب همیشه بهتر از اعتماد و دنباله روی ناآگاهانه و ایجاد قدرت و اتوریته ی کاذب است.

از آن زمان تاکنون، این فاجعه در درون حزب توده ایران، به دلیل دیرپایی، به سنتی مخرب و چرخه ای باطل تبدیل شده و کماکان ادامه دارد. درمان به طور عمده در تغییر شیوه ها، مناسبات و فرهنگ درون حزبی ای است که این فاجعه را ایجاد می کند. نه صرفن پرداختن به اشخاصی که شکی در نقش جدی شان در فاجعه آفرینی یا خیانتشان نبوده است، با تغییر بنیادی این مناسبات، این گونه شخصیت ها نیز یا به وجود نخواهند آمد و یا فرصت عملکرد مخرب نخواهند یافت.

زنده یاد سیاوش کسرایی، شاعر مردمی و سراینده ی منظومه های «آرش» و «مهره ی سرخ» [۴] هنگام نوشتن این نامه در اعتراض به عملکرد هیئت سیاسی، از آن استعفا داده بود ولی هنوز عضو کمیته ی مرکزی حزب بود. جالب اینجاست که هر آنچه در این نامه به آن اشاره کرده است در سال های بعد ادامه یافته و تکرار شده است. تازه این تنها یکی از نامه های وی و نرم تر و معتدل تر از نامه های بعدی است. علیرغم آنکه اکثریت قریب به اتفاق اعضا و کادرهای حزب قلع و قمع و پراکنده شدند و سرانجام عده ای انگشت شمار رسماً در حزب ماندند، گردانندگان به خود اجازه دادند که از آن پس گردهمایی های وسیع تر را کنگره بنامند و «کنگره» های سوم، چهارم، پنجم و ششم را اعلام کنند؛ البته این به اتکای دنباله روان (به قول کسرایی «چاکران»)، با مخفی کاری شدید آن هم در محیط امن و آزاد خارج از کشور و پراکندگی اعضای بازمانده ی حزب در اقصی نقاط جهان میسر شد تا خطاها و فجایع رخ داده به اعتبار نام «کنگره» پنهان شده و مشروعیت داده شود. در حالی که این جلسات در بهترین حالت تنها می توانست پلنوم (وسیع) کمیته ی مرکزی نامیده شود. طبیعتن هر جلسه نیز خزان دیگری را در پی داشته است: اخراجی ها، مستعفی ها و کناره گیران متعدد و پی در پی، چه بسا از میان برگزیدگان، منتصبین، معتمدین و محارم جدید و قدیم، البته بی سرو صداتر و کنترل شده تر بر اساس پیشینه های قبلی تا رسوایی ها، خطاهای جمعی و فردی با توافق ها، تهدیدها و انتصابات جدید فاش نشوند.

روش دیگر، مخفی شدن گردانندگان در خارج از کشور است تا بتوانند به همه ی آنچه رخ داده یا انجام شده است مشروعیت قانونی و حقوقی داده شود ضمن آنکه بی عملی، خانه نشینی، انزوای اعضای حزب در خارج از کشور و محدود کردن روزافزون سازمان ها و فعالیت حزبی توجیه شود و پاسخگویی به حداقل ممکن کاهش داده شود. آیا چنین فضایی بهترین شرایط را برای فعالیت جاسوسان رژیم ولایت مطلقه و سایر سازمان های اطلاعاتی در هر سازمان سیاسی فراهم نمی کند؟ اگر بنا بر مخفی شدن است چه لزومی به خارج شدن از کشور و اقامت در کشورهای دیگر بخصوص در جوامع توسعه یافته ی سرمایه داری است؟ و چرا در این کشورها به دلیل عضویت در حزب توده ایران پناهندگی گرفته شده است؟ آیا این شیوه ها اعتماد می آفریند؟ بر اساس نامه ی کسرایی ببینیم اینگونه مخفی کاری چگونه اعضای حزب را در خارج از کشور، حتی بدتر از زندانیان سیاسی در ایران منزوی می کند و در واقع به انفرادی بدون ملاقات می اندازد:

«دبیران در محدود و محبوس نگه داشتن بیهوده ی من، به بهانه ی اختفا اما به شیوه ی مخفی بازی، به مدت نزدیک به چهارسال از آغاز مهاجرت به بهانه ی کار حزبی، مرا از تمامی اخبار و اطلاعات ضروری و حتی منابع فرهنگی و ادبی و پیوند خانوادگی و ارتباط با رفقا و دوستانم محروم کردند. نامه های ارسالی برای من پس از آنکه با دست های عدیده ای کنترل می شد بعد از ماه ها و حتی پس از یک سال می رسید، و حتی هستند کسانی که شهادت می دهند که بارها و بارها به نشانی حزبی برای من نامه فرستاده اند و به دست من نرسیده است.»- از نامه ی کسرایی

برای آنکه آنچه نوشته شده گزافه گویی نباشد بهتر است به فرازهایی از نامه ی کسرایی (در پایان این مقاله رجوع شود) که بارها در سی ساله ی گذشته تجربه شده است.

«سهراب! ای زخم جهل خورده به تاریکی، دارو به گنج خانه ی کاووس شاه هست، اما نه از برای تو و زخم های توست! آری تو را عطش نه به آب است از آنکه آب در زیر پای توست! از من شنو که روشنی جان دوا ی توست، در سنگلاخ چشمه ی دانایی، سهراب جای توست! بگذار، یک راز سر به مهر بگویم آشکار: این مهره ی شگرف، معجون مرگ دارو و جان داروست، میرایی و شکفتگی جاودان در اوست. زهر است، زهر، باده ی لعش، جز عاشقان پیاله نگیرند از این شراب، بی گاه می کشد تا هر پگاه برکشند همچو آفتاب!» [۵]

امیر هوشنگ اطیابی

۹ آذر ۱۳۹۳ برابر با ۳۰ نوامبر ۲۰۱۴

فرازهایی از نامه ی سیاوش کسرایی

- باور نداشتن سقوط اخلاقی به طور رسمی نیز اوجی تا حد هیئت سیاسی یافته باشد و جایی در منشآت آن باز کند.
- جزوه ی منتشره [۶] از طرف شما، دشنام داده است، انگ و تهمت زده است و به طور پنهان و آشکار کسانی را تهدید کرده است و حتی برای دشنام ها و تهمت های بعدی ،،، مقدمه چینی به عمل آورده، جا باز کرده است و به این ترتیب مسائلی به مسائل درون حزبی افزوده است، شما ،،، به حیثیت مخالفان خود در درون حزب می تازید،،، و قبیح تر از همه اینکه با تهدید به انتشار پاره ای «اتهامات سیاسی-ناموسی»، ،،، دیگران را می ترسانید، که چه بشود؟ ترسوها بگریزند یا خاموش بشوند یا شما آنان را تعلیق و اخراج کنید و آسوده بشوید و تمام؟ واقعا که نه مسائل حزبی که «توضیح المسائل حزبی» چاپ کرده اید، جای خمینی خالی،
- هرکس از هرکجا و هر وقت که به شما نه بگوید، از ابتدای تولدش عامل ارتجاع و از ایادی امپریالیسم و جاسوس و خائن و خیرچین جمهوری اسلامی بوده است، و طرفه آنکه اسناد مبنی بر اعمال خرابکارانه و ضدحزبی او هم مانند سایرین، همین اواخر و بسیار دیر به دست شما رسیده است؛ و لذا این افشاگری ها عاجلانه ترین وظیفه ی حزبی هیئت سیاسی است و نه مثلا انتشار جزوه ای درباره ی بیوگرافی و شخصیت آن ها که در سلول های مرگ به سر می برند تا جهانیان را به پشتیبانی شان فرا بخوانید،
- از این پس هر عضو حزب ،،، می تواند دست به انتشار نامه ها و گزارش هایی که درباره این و آن ،،، دارد و یا شنیده است بزند و آنچه را که هیئت سیاسی قبحش را به طور رسمی از میان برده است،،، به یک شیوه ی معمول و متداول مبارزه تبدیل کند،
- آیا کسانی که در برابر کوچک ترین فشار اعتراضی توده های حزبی و یا به بهانه ی آن به سادگی این گونه دهان باز می کنند و ممکن است «ناچار شوند» که آرشو «اتهامات سیاسی-ناموسی» رفقایشان را به اصطلاح لو بدهند، چگونه در فردهای محتمل در درون شکنجه گاه ها- که درد «ناچاری» را به راستی در اوج خود لمس خواهند کرد- لب بر اسرار حزبی فرو می بندند!؟
- با توجه به مجموعه ی وقایع اخیر و حزب بی در و دروازه ای که فراهم آورده اید، مطمئن باشید که جزوه ی شما ماه ها زودتر از آن که به دست امثال من برسد، به دست دشمنان و مخالفان حزب رسیده است،
- کارنامه (یا در حقیقت بیکارنامه) ی دو ساله ی حضور من در هیئت سیاسی و آنچه به چشم و به گوش دیده و شنیده ام می ماند برای فرصتی مناسب و آن هم برای در میان نهادن با توده های حزبی،
- من به جرم تن زدن از هماهنگی با شما در ایجاد جو خفقان و سرکوب و پشتیبانی از به ستوه آمدگان حزب می باید که ابتدا ترسانیده شوم و در صورت ادامه ی گستاخی تنبیه و مجازات گردم، اما ضمنا هیئت سیاسی خود به خوبی این را هم می داند که «کفر چو منی گزاف آسان نبود»،
- شخصیت مرا به نمایش عام در می آورید و در معرض داوری کسانی می گذارید که در همه جا من از برآمدنشان در برابر خودکامگی، تبعیض، جاسوس پروری، باند بازی، تلاشی حزب و سرانجام نخواستن شیوه ی شما و خواستن خرد جمعی به جانشینی شما پشتیبانی کرده ام،
- من، سیاوش کسرایی، در طول مدت بلند عضویت با حزبم نیز روراست و یگانه و به حزیم وفادار و خدمتگزار بوده ام و به خاطر آن زندگی ام را کف دست گذاشته ام؛ ،،، و نکته ی دیگر آن که از این پس نیز خاکستر را از سوزاندن نترسانید که در این عشق ما سال هاست که بر باد رفته ایم،
- دبیران به پیشنهادات مکررم درباره ی به راه انداختن کارزاری با تجهیز خانواده های زندانیان سیاسی که جانشان در خطر بوده و هست تا امروز اهمیتی نداده اند،
- دبیران همچنین از به راه انداختن هرگونه کارزاری علیه جنگ و به سود صلح نیز خود داری ورزیدند؛ ،،،
- دبیران به امکاناتم برای تماس گیری با شخصیت های سرشناس گوناگون سیاسی ایران در خارج، جهت برقراری جبهه های مورد نظر حزب و دیگر بهره برداری های ضروری در این زمینه اعتنایی نکردند،
- جلسه ی عمومی پلنوم -که گویا گوش نامحرم در آن بود- از شنیدن ناروایی ها، سوءاستفاده های مقامی در درون حزب و سوء استفاده های مالی و تبعیض ها و مفتش بازی ها در واحدهای گوناگون حزب و به ویژه در باکو محروم گردید؛ و تنها زحمت خلاصه برداری ها از شکایت ها و نامه ها بر دست ما ماند،
- در چنین جوی و با وجود مشاهده ی شیوه های غیر اخلاقی و غیر انسانی شما در خاموش کردن مخالفان (که باید در جای خود از آن سخن گفت)، بر روال همان اعتماد پیشین، به گفتن سخنان سر بسته ای در جلسه ی عمومی بسنده کردم،
- این است مرزی که مرا از شما جدا می کند: هرکسی به راه خویش می رود، من به راه توده می روم، در خاتمه از رفقای هیئت سیاسی خواستارم که نامه ی مرا نیز بر حسب موازین حقوقی دفاع مشروع و به جهت داوری در اختیار توده های حزبی بگذارند و چنانچه این کار در ظرف مدت یک ماه از این تاریخ انجام نگیرد خود را در تکثیر و توزیع آن آزاد می دانم،

به مفهوم تجزیه، تلاشی، تشنیت فکری و سازمانی، حضور نامحسوس و ناچیز سازمانی و سیاسی در داخل و خارج کشور است نسبت به آنچه از حزب پس از ضربه ها مانده بود، تجزیه، تلاشی، بحران، اخراج ها و استعفا های دستجمعی و غیرو باعث شد که اکثریت قریب به اتفاق اعضا، کادرها و اعضای رهبری از حزب خارج شوند، این به طور عمده وقایع پس از ضربه ها به حزب را در برمی گیرد؛ ولی نمی توان آنچه در حزب قبل از ضربه ها می گذشت و تاثیرات بعدی اش را نادیده انگاشت، به عنوان مثال نقش شخصیت هایی نظیر محمد مهدی پرتوی (که پس از دستگیری تاکنون به همکاری کامل با رژیم ادامه داده است) در راس سازمان مخفی حزب، علیرغم هشدارهای متعدد به نورالدین کیانوری در مورد وی؛ و همچنین نقش قدرت و شخصیت کیانوری در حزب که کوچکترین اشتباه وی را برای حزب مهلک می کرد را نباید فراموش کرد، تلاشی شدن سازمان های حزبی خارج از کشور پس ضربه ها به حزب و مهاجرت بسیاری از اعضا در سه دوره ی متوالی رخ داده است: سال های ۶۵-۱۳۶۲؛ از سال ۱۳۶۵ تا اواخر ۱۳۷۰، و از بهمن ۱۳۷۰ تاکنون، فروپاشی همچنین اشاره ای است به نقش فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سیستم جهانی متحد با آن در حزب،

ضمناً فروپاشی حزب موجب شد برخی جادشندگان به فعالیت های پراکنده و موازی به نام حزب یا هوادار حزب در خارج از کشور دست بزنند و گاه سیاست هایی کاملاً متضاد با حزب در پیش گیرند، در این زمینه می توان از نشریات «راه توده»، «تارنگاشت مهر» و «تارنگاشت عدالت» نام برد که هنوز در سه ساله ی پس از انقلاب و تحلیل های آن زمان مانده اند در حالیکه رژیم کنونی به طور بنیادی با رژیم پس از انقلاب از لحاظ طبقاتی متفاوت و نقشی ضد انقلابی نسبت به انقلاب بهمن ایفا کرده و می کند، این نشریات هنوز از انقلاب بهمن دم می زنند که مدت هاست در کشتار ها و قتل عام های دهه ی شصت، تداوم جنگ ایران و عراق، سرکوب اقلیت های ملی و مذهبی، ترورها و قتل های زنجیره ای در داخل و خارج کشور، سرکوب جنبش های اصلاحات و سبز، حاکمیت روحانیت مرتجع و خلیفه گری شیعی برکشور، منابع غارت شده ی کشور توسط مقامات در بانک های خارجی و سرانجام در برنامه ی اتمی و تحریم ها دفن شده است،

[۲] از منظومه ی مهره ی سرخ سروده ی سیاوش کسرای، مهره ی سرخ در واقع بازگویی آنچه بر شاعر و دیگران در مهاجرت گذشت در قالب داستان رستم و سهراب است، مهره ی سرخ در هر بازخوانی کشفی دیگر است از آن چه شاعر می خواسته به رهروان راه سوسیالیسم و نسل جوان بگوید، در مهره ی سرخ آشکار است که شاعر عمیقاً به آرمان های سوسیالیستی وفادار است ضمن آنکه از خنجر رستم در پهلوی خویش آزرده است یادآوری می کند که زمانی که مهره ی سرخ آرمان های سوسیالیستی را بر بازو می بندی و به جنگ ناراستی ها می روی، همه ی رنج ها از جمله مرگ ناگهانی را هم باید انتظار داشته باشی:

- « آن دم که خود پذیره شدی مهره ی پدر یاقوت دانه، شهره ی گیتی را بستی به بازوان در از بلا به خویش گشودی و در نخست باید که راز فاجعه در سنگ سرخ جست! سهراب، آنچه زیور بازوی و دست توست آن مهره، آی! مهر جهان پهلوانی است، مردی بدان بر آمده را، ناچار - حتی در مرز و بوم خویش - نقشی جهانی است! نا پیش بین و غافل و سهل آزما، کسان که به نوحاسته جوان، یاهر ز راه تازه رسی، ناگشوده چشم، بیگانه بسپرنند چنین مهره ی گران! آری! آن مهره، آن نگین، آن لعل در نشست به بازو بند، چون دانه های دلکش جادویان، - کان رادرون شعله ی آتش می افکنند - ناگه تو را ز خانه و کاشانه می کند، آواره می کند، آری تو را به گردش چشمی، با شهر و با دیار و چه بسیار مردمان، با مهر و کینه های بسا نا شناخته، پیوند می زند، اما به گشت روز و شب و ماه و سالیان: دندانان: زربفت عمر و وقت خوشتر را، خاموش وار می جود و پاره می کند! آن مهره، هر پلیدی و هر پستی، ناداری و ندانی و بیداد و بیم را، پیش تو، همچو نقش پدیدار می کند، وین گونه، چشم های تو بر درد روزگار، بیدار می کند! آن می کند به کار که بر خیزی، با اردوی ستم تا پای جان بمانی و بستیزی! هر چند دل به خدمت کاشانه می نهی، اما جهان به پیش تو لشکر کند به صف، بر تیر هر بلا آنک تویی هدف! شمشیر می خوری، شمشیر می زنی، دردی تو را دهد، زخمی تو را زند، جانکاه تر ز مرگ، خواهد زمانه گوهر یکنات بشکند یا در ستوه آوردت تا نهی ز کف! و آنگاه: کار سترگ را باور به خویش و پاکی پندار نیست بس، شادان کسی که در دل ظلمت سرای جهل در سوز خود به نور خرد یافت دسترس!

[۳] #\_ednref3 , به اینجا مراجعه کنید:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

تارنگاشت مهر توسط بخشی از جدا شدگان از حزب ایجاد شده است، «بخشی از دست اندرکاران»، تا سال ۱۳۷۶ و تا «کنگره» چهارم، همان دوران قلع و قمع های درون حزبی، «برای تصحیح عملکرد رهبری» در حزب مانند زمانیکه خود هدف قرار گرفتند، حذف نامه ی کسرای و توقف و تاخیر در انتشار اسناد تاریخی حزب، عملن نقض یکی از اهداف اعلام شده آن بوده است که می گوید: «ما آگاهی از آنچه از آغاز روند فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم تاکنون بر حزب ما رفته است را حق همه توده های ما می دانیم، ما خواهیم کوشید تا این تاریخ را صادقانه بازگو کنیم و آماده هرگونه پاسخ، نفی و اعتراض باشیم، و در حد توان خود، باز هم صادقانه، پاسخگو شویم،»

[mehr.org10](http://mehr.org10)

[۴] همان زیرنویس ۲

[۵] همان زیرنویس ۲

[۶] در خردادماه ۱۳۶۷ «بیانیه ی هیئت سیاسی کمیته ی مرکزی حزب توده ایران درباره ی برخی مسائل حزبی» منتشر شد، این بیانیه پاسخی بود به اعتراضات بسیار وسیعی که سراسر سازمان های حزبی در افغانستان، باکو، مینسک، مسکو و اروپای غربی و خود کمیته ی مرکزی را فراگرفته بود، مصوبه ی پلنوم دی ماه ۱۳۶۶ که برخلاف اساسنامه ی حزب اختیارات ویژه ای به هیئت سیاسی داده بود مانند جرقه ای در انبار باروت بود که سرانجام در سلسله وقایع بعدی سازمان های حزبی را متلاشی کرد و اکثریت اعضا و کادرهای حزبی و از جمله اعضای کمیته ی مرکزی را از حزب بیرون راند، «جزوه ی مسائل حزبی» اشاره به همین بیانیه است، این بیانیه و سایر اسناد مربوطه را می توانید در اینجا مشاهده کنید:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

نمونه هایی از اسناد مربوط به اعتراضات درون حزبی به پیوندهای زیر مراجعه کنید:  
نامه ی اعضای سازمان حزبی در کابل:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

قطعنامه ی تشکیلات حزب در باکو:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

اکثریت اعضای حزب در سازمان های باکو، مینسک، برلین غربی، آلمان غربی، انگلستان و فرانسه و همچنین رفقای از سوئد، دانمارک و هلند، «جنبش نوسازی حزب توده ایران» را ایجاد کردند و اولین شماره «بولتن تدارک کنگره سوم» را در اردیبهشت ۱۳۶۸ منتشر ساختند، در مجموع ۶ شماره از این بولتن انتشار یافت، پیشگفتار شماره ی اول:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

نامه های اردشیر آوانسیان، حبیب الله فروغیان و محمدتقی برومند، و نامه آقای حشمت الله رئیسی خطاب به امضاکنندگان «قطعنامه باکو»، و همچنین «بیان نامه چهار تن از اعضای کمیته مرکزی و گروهی از کادرها و اعضای حزب توده ایران خطاب به رفقای مبارز جنبش اعتراضی»:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

و آنچه که این سلسله از اعتراضات را شعله ور ساخت:

آیین نامه اجرایی مصوب پلنوم دی ماه ۱۳۶۶ کمیته مرکزی حزب توده ایران پیرامون تغییرات در اساسنامه حزب توده ایران در انطباق با ماده ۳۷ مربوط به شرایط کار مخفی:

[mehr.org10](http://mehr.org10)

**متن کامل نامه ی سیاوش کسرای**

به رفقای هیئت سیاسی حزب توده ایران

جزوه ای تحت عنوان «مسائل حزبی» [1] و برای «مصرف داخلی!» در تیرماه ۱۳۶۷ منتشر کرده اید که در پایان مهرماه جاری یک نسخه ی آن به دست من رسیده است.

قبلا، جسته گریخته، پاره ای مطالب آن به گوشم خورده بود اما نقل قول ها را نوعی اغراق مغرضانه تلقی می کردم؛ چرا که باور نداشتم سقوط اخلاقی به طور رسمی نیز اوجی تا حد هیئت سیاسی یافته باشد و جایی در منشآت آن باز کند.

وقتی جزوه ای با نام «مسائل حزبی» انتشار می یابد، هر عضو حزب متوقع است با خواندن متن آن، دست کم، یک و یا چند تا از مسائل حزب خود را در آن حل شده بباید؛ جزوه ای که به هر صورت نشان می دهد که تهیه و تدوین کنندگانش با صرف فکر و وقت و بدون شک هزینه ی مادی، که از جای دیگر زده شده تا بدین کار مصرف گردد، آن را آماده کرده در دسترس اعضا قرار داده اند.

آیا این جزوه ی «مسائل حزبی» به انجام چنین کاری پرداخته است؟

خیر، جزوه ی منتشره از طرف شما، گذشته از حرف های تکراری، دشنام داده است، انگ و تهمت زده است و به طور پنهان و آشکار کسانی را تهدید کرده است و حتی برای دشنام ها و تهمت های بعدی (جزوه ی دوم مسائل حزبی) مقدمه چینی به عمل آورده، جا باز کرده است و به این ترتیب مسائلی به مسائل درون حزبی افزوده است. شما به جای طرح و ارائه ی مسائل و راه حل های مناسب آن ها به نحو آموزنده و مبتنی بر موازین برنامه و اساسنامه ی حزب و آن هم از موضعی متین و منطقی، به حیثیت مخالفان خود در درون حزب می تازید. به تبدیل صنار-سه-شاهی های خیالی یکی می پردازید، دیگری را از روی گزارش صادقانه ی ماموریتش، سومی را با نامه ی دلسوزانه اش به حزب محکوم می دارید؛ و قبیح تر از همه اینکه با تهدید به انتشار پاره ای «اتهامات سیاسی-ناموسی» که یک نفر دیگر در گذشته «به برخی از رفقا و همسران آن ها» زده است حالا او و دیگری و دیگران را می ترسانید. که چه بشود؟ ترسوها بگریزند یا خاموش بشوند یا شما آنان را تعلق و اخراج کنید و آسوده بشوید و تمام؟ واقعا که نه مسائل حزبی که «توضیح المسائل حزبی» چاپ کرده اید. جای خمینی خالی.

جدا افتادگی از فضیلت ها و صفات عالی زاد و بومی ایرانی، که قرن هاست بر اخلاق ما حاکم بوده است و می باید با آن پرورده شده باشیم، به کنار، کجای اخلاق کمونیستی، که فرهنگ آن را به دست دارید و مدام یاساهای خود را با آن جلوه می بخشید، اجازه می دهد که شما در مسند هیئت سیاسی و سرمشق دهنده به یک حزب طراز نوین چنین مطالب ضداخلاقی را به حساب زحمتکشان چاپ و منتشر کنید؟

بله، و این ها همه جدا از آن مقدمه ی طویلی است که در پایان آن، مثل همیشه، این نتیجه ی مطلوب را می خواهید که هرکس از هرکجا و هروقت که به شما نه بگوید، از ابتدای تولدش عامل ارتجاع و از ایادی امپریالیسم و جاسوس و خائن و خبرچین جمهوری اسلامی بوده است. و طرفه آنکه اسناد مبنی بر اعمال خرابکارانه و ضدحزبی او هم مانند سایرین، همین اواخر و بسیار دیر به دست شما رسیده است؛ و لذا این افشاکاری ها عاجلانه ترین وظیفه ی حزبی هیئت سیاسی است و نه مثلا انتشار جزوه ای درباره ی بیوگرافی و شخصیت آن ها که در سلول های مرگ به سر می برند تا جهانیان را به پشتیبانی شان فرا بخوانید. انتشار این جزوه حاوی یک نوع بدآموزی فراگیر و برانگیزاننده ی یک هشدار نیز هست:

• بد آموزی این که از این پس هر عضو حزب به بهانه ی «ناچاری»، آن طور که شما نوشته اید، می تواند دست به انتشار نامه ها و گزارش هایی که درباره این و آن (از خرد و کلان) دارد و یا شنیده است بزند و آنچه را که هیئت سیاسی قبحش را به طور رسمی از میان برده است... به یک شیوه ی معمول و متداول مبارزه تبدیل کند.

• و هشدار آن که آیا کسانی که در برابر کوچک ترین فشار اعتراضی توده های حزبی و یا به بهانه ی آن به سادگی این گونه دهان باز می کنند و ممکن است «ناچار شوند» که آرشیو «اتهامات سیاسی-ناموسی» رفقایشان را به اصطلاح لو بدهند، چگونه در فردهای محتمل در درون شکنجه گاه-ها- که درد «ناچاری» را به راستی در اوج خود لمس خواهند کرد- لب بر اسرار حزبی فرو می بندند!؟

نکته ی دیگر آن که شما در روی جزوه ی مسائل حزبی نوشته اید: «برای مصرف داخلی»، که بدون شک مقصود استفاده ی درون حزبی آن است (و امیدوارم که «مصرف داخلی!» پیدا نکند). بسیار خوب اما همین عنوان این پرسش را پیش می آورد که آیا به راستی این جزوه به دست غیرحزبی ها و از جمله کیهان لندن و کیهان هوایی و عمرو زید نخواهد افتاد؟

از دو حال خارج نیست:

• یا این جمله را به خاطر دل خوش کنک و رفع مسئولیت از خودتان نوشته اید که با توجه به مجموعه ی وقایع اخیر و حزب بی در و دروازه ای که فراهم آورده اید، مطمئن باشید که جزوه ی شما ماه ها زودتر از آن که به دست امثال من برسد، به دست دشمنان و مخالفان حزب رسیده است و لذا نوشتن این جمله در روی جلد آن رافع مسئولیت شما نیست؛

• و یا آن که با علم به این که جزوه ی «مسائل حزبی» به دست دشمنان و مخالفان و رقبای حزب می افتد نوشته اید که در این صورت، گذشته از پربارکردن انبانه ی آنان از فرومایگی مسائل حزبی و سخیف بودن موارد اتهام به مبارزان درون حزبی، این پرسش مطرح می شود که کجای این کارها با مجموعه ی باید-نباید های آیین نامه ی جدیدالتحریر مصوب پلنوم دی ماه -که شمشیر تیزش برای بریدن زبان آنان که درونیات حزب و به ویژه مطالب پلنوم را به بیرون منتقل کنند آماده است- مطابقت دارد؟ جز آن که بگوییم چون هیئت سیاسی بدین کار مبادرت ورزیده است جای اعتراض نیست و به قول معروف «ظرفی که بانو

بشکند آخ ندارد.»

از این موارد قابل تامل که بگذریم، می ماند شگرد فوق العاده زیرکانه ای که شما هیئت سیاسی در این جزوه به کار من کرده اید که تنها از پس موجودات با هوشی معادل کلبله و دمنه بر می آید. آفرین موفق شدید و مدتی خوابم را از من گرفتید گرچه پیش از این نیز چیزهای مهم تری را از من گرفته بودید.

البته کارنامه (یا در حقیقت بیکارنامه) ی دو ساله ی حضور من در هیئت سیاسی و آنچه به چشم و به گوش دیده و شنیده ام می ماند برای فرصتی مناسب و آن هم برای در میان نهادن با توده های حزبی. اما آنچه به اکنون و به این جزوه مربوط است این که من به جرم تن زدن از هماهنگی با شما در ایجاد جو خفقان و سرکوب و پشتیبانی از به ستوه آمدگان حزب می باید که ابتدا ترسانیده شوم و در صورت ادامه ی گستاخی تنبیه و مجازات گردم. اما ضمناً هیئت سیاسی خود به خوبی این را هم می داند که «کفر چو منی گزاف آسان نبود»: من در میان مردم ایران، جنبش چپ و به ویژه در حزب و همچنین در بیرون مرزهای وطن و کشور میزبان و غیره جایی دارم که به رنج سالیان به دست آمده است و از این جاست که «جنگ روانی-تبلیغاتی» و «پورش خزنده»ی شما علیه سیاوش کسرایی در «جزوه ی مسائل حزبی» و در جوار آن آغاز می شود:

ابتدا پاره ای از گزارش های یک رفیق حزبی را علیه من با تاکید بر آن که بدان باور ندارید به من نشان می دهید و یا به اشاره برگزار می کنید و می گذرید و آنگاه در جای جای جزوه و ظاهراً در تهدید به دیگری در انتشار بعضی نامه هایش با یک تیر دو نشان می زنید و از من زهر چشم می گیرید و سپس در پایان صف به اصطلاح متهمان و در اوج هجوم به آنان جایگاه مرا قرار می دهید به طوری که صندلی من با صندلی آنان پهلو می زند (سخن من در اینجا به هیچ وجه در اعتراض به این پهلو می نشاندن نیست بلکه حرف در افشای میزانشن شیطننت آمیز شماسنت)؛ و آنگاه با درج فقط قسمتی از سخنان من در پلنوم که به سود خود دانسته اید، شخصیت مرا به نمایش عام در می آورید و در معرض داوری کسانی می گذارید که در همه جا من از برآمدنشان در برابر خودکامگی، تبعیض، جاسوس پروری، باند بازی، تلاشی حزب و سرانجام نخواستن شیوه ی شما و خواستن خرد جمعی به جانشینی شما پشتیبانی کرده ام تا به اصطلاح دوگانگی سخن من و یا دل به دوجایی مرا آشکار کرده باشید. اینست شگرد نازکانه ی شما، فعلاً در لق کردن موقعیت من تا بر حسب چگونگی عکس العمل، من نیز یکی از قهرمانان جزوه ی «مسائل حزبی» بعدی باشم و یا به گروه چاکران ببیوندم و سرم به آخور خودم بند باشد.

به جاست که این جمله ی معترضه را بلافاصله برای جمع آوری کنندگان گزارش علیه خودم بیافزایم که:

من، سیاوش کسرایی، در طول مدت بلند عضویتیم با حزبم نیز روراست و بیگانه و به حزبم وفادار و خدمتگزار بوده ام و به خاطر آن زندگی ام را کف دست گذاشته ام؛ و لذا به موجب این سند، نه تنها شما که هر رفیق حزبی آزاد است- و چون طبق تقاضای من است، قبحی ندارد- که هر خبر و اطلاع و مدرکی که خلاف موارد یاد شده باشد و یا به نحوی از انحا رساننده ی این معنا گردد که از طرف من و یا خانواده ام موجباتی برای سرشکستگی حزب فراهم آمده است، به اطلاع همگان برساند؛ و صد البته، هرگونه سکوتی در این زمینه به معنای فروخوردن مجموعه ی شکرهایی است که تا کنون افشاندن شده است؛ و نکته ی دیگر آن که از این پس نیز خاکستر را از سوزاندن نترسانید که در این عشق ما سال هاست که بر باد رفته ایم.

اینک به ادامه ی سخن بپردازیم:

من در این مهاجرت به سبب اعتماد و اعتقاد به پاره ای رفقای حزبی، که در نتیجه ی دریافت و تربیتی بود که از حزب و رفیق حزبی در مقیاس ایران به دست آورده بودم، سخت زیان دیده ام. اما این نکته بیشتر در آنجا خطیر و حتی مهلک برای یک حزب است که هیئت سیاسی و به ویژه دبیران آن شکننده ی اعتمادها و اعتقاد های افراد باشند. لذا من در ادامه ی نامه بیشترین تکلیفم را بر مناسباتم با دبیران دارم گرچه هیئت سیاسی نیز به نوبه ی خود هیچگاه از مسئولیت های مشترکشان مبرا نبوده و نیستند.

• پس از یورش به حزب، باوجود دارا بودن همه گونه امکان و آشنایی با کلیه ی بازماندگان رهبری سابق حزب، با اعتماد به گذشته ی رفیق خاوری، او را یافتم و آمادگی ام را برای خدمت به حزب مداوماً در سمت و سوی او گذاشتم اما

• رفیق خاوری به نامه ای که در آستانه ی پلنوم هیجدهم برای او ارسال داشتم و به پیشنهادات درون آن (که بعدها معلوم شد رعایت آن ها تا چه حد می توانست مفید فایده باشد تا بسیاری از مشکلات امروزی حزب را نداشته باشیم) جواب نداد -این نامه موجود است.

• دبیران در محدود و محبوس نگه داشتن بیهوده ی من، به بهانه ی اختفا اما به شیوه ی مخفی بازی، به مدت نزدیک به

چهارسال از آغاز مهاجرت به بهانه‌ی کار حزبی، مرا از تمامی اخبار و اطلاعات ضروری و حتی منابع فرهنگی و ادبی و پیوند خانوادگی و ارتباط با رفقا و دوستانم محروم کردند. نامه‌های ارسالی برای من پس از آنکه با دست‌های عدیده‌ای کنترل می‌شد بعد از ماه‌ها و حتی پس از یک سال می‌رسید. نامه‌های کنترل‌شده موجود و نحوه‌ی کنترل مشهود است. و حتی هستند کسانی که شهادت می‌دهند که بارها و بارها به نشانی حزبی برای من نامه فرستاده‌اند و به دست من نرسیده است.

• دبیران مرا با تایید هیئت سیاسی به مسکو فرستادند تا به امور حزبی-معیشتی و دیگر مناسبات ضروری رفقای مهاجر در سراسر شوروی (البته با تقسیم منطقه‌ای) بپردازم و این بزرگ‌ترین دروغی بود که به من گفته شد. در مسکو معلوم گردید که سررشته‌ی همه‌ی کارها به طور پنهان و آشکار به دست خودشان و ایادی‌شان است و لذا به هیچ‌یک از گزارش‌های من درباره‌ی کار در شوروی توجهی نشد. پس از رو شدن همه‌ی مسائل، اینک نیز از من خواسته شده تا به عنوان گذراندن دوره‌ی «نقاهت» به کار خودم بپردازم.

• دبیر اول به هیچ‌یک از سخنانم درباره‌ی رفع نواقص از پلنوم در حال تشکیل (پلنوم دی ماه) وقعی نگذاشت.

• دبیران در تمام مدت این مهاجرت به پیشنهادات پیاپی من در باره‌ی گردهمایی شاعران، نویسندگان، نقاشان، مترجمان، نمایشنامه‌نویسان، موسیقی‌دانان، هنرپیشگان، کارگردانان تئاتر و سینمای ما - که در خارج از ایران به سر می‌برند - برای بازسازی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران و گسترش و تقویت آن - که در این هنگامه‌ها می‌توانست نقش مفید و موثری در حفظ و نگهداری روحیه‌ها و مخصوصاً کارساز در تشکیل جبهه‌های وسیع مورد نظر حزب باشد - اعتنایی نکردند. به طوری که اکثریت نزدیک به تمامی آنان با سرخوردگی پراکنده شده‌اند.

• دبیران به پیشنهادات مکررم درباره‌ی به راه انداختن کارزاری با تجهیز خانواده‌های زندانیان سیاسی که جانشان در خطر بوده و هست تا امروز اهمیتی نداده‌اند.

• دبیران همچنین از به راه انداختن هرگونه کارزاری علیه جنگ و به سود صلح نیز خود داری ورزیدند؛ حال آنکه با وجود رفیق شادروان نامور، دست کم چهارتن از دبیران «جمعیت ایرانی هواداران صلح»، در مهاجرت به سر می‌بردند.

• دبیران به امکاناتم برای تماس‌گیری با شخصیت‌های سرشناس گوناگون سیاسی ایران در خارج، جهت برقراری جبهه‌های مورد نظر حزب و دیگر بهره‌برداری‌های ضروری در این زمینه اعتنایی نکردند.

• دبیران با وجود اصرار و پافشاری ام مانع ملاقات من با رفیق نوروزی شدند گرچه این امر به دلایل متعدد مورد تایید هیئت سیاسی قرار گرفته بود.

و اما در پلنوم دی ماه

• عدم حضور و غیبت غیرمترقبه‌ی بعضی از رفقا در پلنوم.

• جدایی رفقای، که معلوم شد در اپوزیسیون هستند، از یکدیگر و همچنین اوج و فروکش پاره‌ای از آن‌ها در عملکردها، جو فوق‌العاده بغرنج و متشنج و ضمناً توهم‌انگیزی را در جلسات هیئت سیاسی پیش آورد.

• ذکر حضور عناصر نامطلوب در میان اعضای کمیته‌ی مرکزی که در گزارش هیئت دبیران آمده بود و القانات شفاهی دبیران در این که دشمنان و مخالفان حزب توطئه‌ی انفجار حزب از درون را پی‌ریزی کرده‌اند، بازهم بر مشکلات سمت‌گیری صحیح می‌افزود؛ چه خود دهان‌بندی بود که گفتنی‌ها را در همان تنها جایی هم که می‌بایست سخنی گفت مانع می‌شد.

با همه‌ی این احوال، می‌بایست که راهی جست و آن چنان که می‌دانید، من اعتراضاتم را به تمامی در جلسات هیئت سیاسی گفتم و در جلسه‌ی عمومی پلنوم تکرار کردم که به دلیل حضور عناصر نامطلوب در این اجلاس، من سخنانم را در هیئت سیاسی گفته‌ام - آنچه که در جزوه‌ی مسائل حزبی حذف شده است. همچنین در جلسه‌ی عمومی پلنوم گفتم که از این پس نیز، مانند پیش از این، من فریادم را بر سر رفقا خاوری و صفری می‌کشم که اینک دیگر هیچ بهانه‌ای برای پیشبرد امر حزب در پیش رو ندارند (که باز در جزوه‌ی مسائل حزبی منعکس نیست). من در کمیسیون نامه‌ها (که به سبب عضویتم در هیئت سیاسی ریاست آن را داشتم و با تمهید هیئت دبیران در انتخاب دو عضو دیگر کمیسیون در اقلیت قرار گرفتم) تمام تلاشم را به کار بردم که نامه‌های رسیده را مطرح کنم؛ اما از سویی دو عضو دیگر کمیسیون و از طرف دیگر هیئت دبیران، که از مضمون نامه‌ها مطلع

می شدند، مانع مطرح شدن مفاد نامه ها گردیدند؛ تا جایی که به سبب پیشگویی از مطرح شدن مسئله ی رفیق شادروان محمد علی جعفری پیش از استعفا، در جلسه ی عمومی از هیئت سیاسی استعفا کردم؛ و به این ترتیب جلسه ی عمومی پلنوم –که گویا گوش نامحرم در آن بود- از شنیدن ناروایی ها، سوءاستفاده های مقامی در درون حزب و سوء استفاده های مالی و تبعیض ها و مفتش بازی ها در واحدهای گوناگون حزب و به ویژه در باکو محروم گردید؛ و تنها زحمت خلاصه برداری ها از شکایت ها و نامه ها بر دست ما ماند.

رفقا!

در چنین جوی و با وجود مشاهده ی شیوه های غیراخلاقی و غیرانسانی شما در خاموش کردن مخالفان (که باید در جای خود از آن سخن گفت)، بر روال همان اعتماد پیشین، به گفتن سخنان سر بسته ای در جلسه ی عمومی بسنده کردم (که حتی تمامی آن را باز در جزوه نگذاشته اید) و همچنان جانب خطی را گرفتم که از آغاز یورش بدان دل سپرده بودم.

اما امروز به جای انعکاس سخنان افشاگرانه ام در جلسات هیئت سیاسی منضم به پلنوم دی ماه و مذاکرات بیرون از جلسات پلنوم، نویسنده یا نویسندگان جوانمرد جزوه ی «مسائل حزبی»، که جرئت نمی کنند یک نکته از ده ها نکته ی آن را بازگو کنند، تنها به ذکر جملاتی می پردازند که سود خودشان را در آن ها ملحوظ می بینند تا مرا که پشتیبان به ستوه آمدگان و معلق شدگان و اخراجی های حزب هستم در چشم آنان بشکنند. چرا باید گوشه ای از واقعیت را برای پوشاندن همه ی حقیقت به زبان آورد؟ این است نمونه ی رویارویی دو نوع شرافت حزبی و اخلاق حزبی؛ و این است مرزی که مرا از شما جدا می کند:

هرکسی به راه خویش می رود

من به راه توده می روم

در خاتمه از رفقای هیئت سیاسی خواستارم که نامه ی مرا نیز برحسب موازین حقوقی دفاع مشروع و به جهت داوری در اختیار توده های حزبی بگذارند و چنانچه این کار در ظرف مدت یک ماه از این تاریخ انجام نگیرد خود را در تکثیر و توزیع آن آزاد می دانم.

سیاوش کسرایی

اول آبان ۱۳۶۷ (برابر با ۲۳ اکتبر ۱۹۸۸)

ویرایش و تأکیدات از امیر هوشنگ اطمینانی

[1]. در خردادماه ۱۳۶۷ «بیانیهی هیئت سیاسی کمیتهی مرکزی حزب توده ایران درباره ی برخی مسائل حزبی» منتشر شد. این بیانیه پاسخی بود به اعتراضات بسیار وسیعی که سراسر سازمان های حزبی در افغانستان، باکو، مینسک، مسکو و اروپای غربی و خود کمیته ی مرکزی را فراگرفته بود. مصوبه ی پلنوم دی ماه ۱۳۶۶ که برخلاف اساسنامه ی حزب اختیارات ویژه ای به هیئت سیاسی داده بود مانند جرقه ای در انبار باروت بود که سرانجام، در سلسله وقایع بعدی، سازمان های حزبی را متلاشی کرد و اکثریت اعضا و کادرهای حزبی و از جمله اعضای کمیته ی مرکزی را از حزب بیرون راند. لازم به ذکر است که جنبش شفاف سازی و نوسازی در اتحاد شوروی آن زمان در تشدید این بحران موثر بود. «جزوه ی مسائل حزبی» اشاره به همین بیانیه است. این بیانیه و سایر اسناد مربوطه را می توانید در اینجا مشاهده کنید: